

اطمین بودم رضی الله عنهما جونی از عصافیر کرده وی می گشتند
 بانگ میکردند فرمود که ای فلان پس چه میدانی که این عصافیر
 چه میگویند گفت نمی گفتند پس برورد کار خود میکنند و قوت
 امر و زحود می طلبند **و از آنجمله التبت** که در میان شب سایلی گفت
 که این راه بودن فی الدنیا الراجعون فی الاخرت از جانب
 بقیع صافعی او آرزو که او از و برای ششند و ویرانیدند
 که ان علی بن اطمین است رضی الله عنهما **و از آنجمله التبت**
 که روزی با جمعی از اولاد و موالی و غیر ایشان بهیچ راه
 آمده بود سفره نهادند تا جاست خوردند اهو ای آمد نزدیک
 ایشان بستاد روی بوی کرد که من علی بن اطمین بن
 بن ابی طالبم و مادر من فاطمه بنت رسول الله صبا و باها جاست
 بخور آن اهو آمد و با ایشان چیزی خورد و چند آنکه خوانست
 پس بکسب رفت بعضی از غلامان وی گفتند که باز و را
 بخوان فرمود که ویرانها را خوانم داد ز نماز من مرا برینند از
 گفته یقینا از یکم گفت من علی بن اطمین بن علی بن ابی طالبم

و مادر من فاطمه بنت رسول الله صبا و باها جاست خور آن اهو باز
 آمد تا بر ماید که بستاد و با ایشان چیزی خوردن آغاز کرد یکی
 از آن میان جماعت دست بر پشت وی نهاد وی پرسید
 علی بن حسین رضی الله عنهما با وی گفت بر انداختی ز نماز مرا
 هرگز نالو سخن خواندم گفت **و از آنجمله التبت** که روزی ناقه وی
 در راه کاهلی میکرد و غیرت و بر آنجا با نید و تا زمانه و عصافیر
 بوی نمود و گفت تیز تر برو و اگر نه تر ایا این تا زمانه و عصافیر
 بر نم آن شتر تیز رفتن گرفت و بعد آن و کر کاهلی نکرد
و از آنجمله التبت که روزی با اصحاب خود در صحرائی شسته
 بود ناگاه اهو ای آمد و در برابر وی بستاد و دست خود برین
 میزد و مانگی میکرد حاضران گفتند با این رسول الله این
 اهو چه میگوید فرمود که میگوید که فلان فریسی دی روز کیم
 مرا گرفته است و من از وی باز و بر استیزنده ام در دل
 بعضی حاضران گفت در اندک کسی را بفرستاد تا آن فریسی را
 آورد فرمود که این اهو از تو شکایت میکند که دی روز کیم ویرا

و مادر من فاطمه بنت